

تاریخ < ایران اسلامی < حکومت های ایرانی- اسلامی < پهلوی دوم < سیاسی
کد مطلب: 9757 تاریخ انتشار مطلب: 1383 تعداد نمایش: 403

دشمنان پهلوی

بهرام نوازی

زمانیکه رضاخان به قدرت رسید سرکوب کلیه شورشها و اعاده حاکمیت دولت مرکزی در سراسر کشور را اولویت نخست خود قرار داد. در ایران آنروز، هیچ نوع حزب سیاسی از انواعی که در غرب وجود دارد فعالیت نداشت. به نوشته میلیسیو هرچند گروههای متعددی در مجلس وجود داشت ولی این گروهها هرگز به بیرون از مجلس متصل نبودند و صرفنظر از رهبران پارلمانی خود، هیچگونه سازمانی نداشتند.¹ تجمعات بیرون از مجلس نیز به طور طبیعی رشد نیافته و از هرگونه پایگاه موثر اجتماعی برای مخالفت سیاسی بی بهره بودند لذا با اشاره حکومت ایجاد یا منحل می‌شدند. تنها صدایی که در مقابل دستگاه سیاسی حاکم وجود داشت از جانب گروههای غیر رسمی بود. این وضعیت تا زمان اشغال ایران توسط متفقین و رانده شدن رضاشاه از ایران همچنان ادامه یافت.

از سال 1320. ش به دنبال ورود نیروهای متفقین به ایران و تعیین حکومت دست نشانده، به طور موقت فضای نسبتاً مناسبی برای ابراز مخالفت با حکومت مرکزی پدید آمد و در این زمان احزاب سیاسی متعددی شکل گرفتند. اولین احزاب این دوره با کمک تجار و زمینداران تشکیل شد که از سازماندهی مرتب و برنامه حزبی مشخصی برخوردار نبودند. این احزاب از روزنامه‌های تهران به عنوان ارگان حزب خود استفاده می‌کردند. و بیشتر مبلغ برنامه‌های لیبرالیستی یا مرام سوسیالیستی بودند. از فعال‌ترین و با نفوذترین احزاب در خلال سالهای جنگ دوم جهانی در ایران می‌توان حزب اراده ملی و حزب توده را نام برد. بعدها در دهه 1330 احزاب دیگری نیز تشکیل شدند که وظیفه اصلی آنها حمایت از شاه جهت اعمال کنترل و نظارت بر مجلس بود. حزب ملیون به رهبری دکتر منوچهر اقبال، نخست وزیر وقت، در سال 1336 تشکیل شد تا نقش حزب اکثریت را در مجلس ایفا کند. در همان سال حزب مردم نیز به رهبری اسدالله علم، وزیر دربار، اعلام موجودیت کرد. در سال 1342 حزب ایران نوین جایگزین حزب ملیون شد که در ابتدا حسنعلی منصور و از بهمن 1343 امیرعباس هویدا رهبری آنرا برعهده گرفت. هر دو حزب با برگزاری کنگره‌ها، جشنهای حزبی و ایجاد شعبات در سراسر کشور درصد جلب مشارکت گسترده عموم مردم بودند. حزب ملی‌گرای ایران نیز در بهمن 1349 با مرام ضد کمونیستی تاسیس شد.

در این دوره هیچیک از احزاب فوق از پایگاه گسترده اجتماعی برخوردار نبودند. برخی، همچون حزب اراده ملی و توده، با حمایت خارجی به وجود آمده بودند در حالیکه برخی دیگر، همچون حزب ملیون از سوی حکومت حمایت می‌شدند. نمونه بارز ماهیت ظاهری سیستم حزبی کشور در سیستم دو حزبی ایران نوین و مردم ظهور یافته بود که پس از چندی جای خود را به حزب واحد رستاخیز دادند. بنابراین، دقیقا مانند دوره زمامداری رضاشاه، احزاب نمی‌توانستند چهره واقعی از مخالفت موثر سیاسی را ارائه کنند. همه مخالفت‌های قابل توجه در این دوره در قالب گروه‌های سازمان نیافته و غیر رسمی بروز می‌یافت. شیوه‌ای که هر دو شاه پهلوی جهت مقابله با این مخالفت‌ها اتخاذ می‌کردند چیزی جز سرکوب نظامی، زندان و مرگ نبود. رضاشاه و محمدرضا شاه تنها توانستند با خشونت و سرکوب بر سریر قدرت باقی بمانند.

با مطالعه تاریخ فعالیت‌های سیاسی گروه‌های مخالف در دوره پهلوی و جهت شناخت انگیزه، ایدئولوژی و شیوه فعالیت آنها می‌توان گروه‌های فوق را در چهار دسته: جنبش‌های خودمختار طلبانه، کمونیستی، مذهبی و دموکراتیک طبقه بندی کرد. در ادامه به بررسی فعالیت‌ها و تزه‌های تشکیلاتی این جنبش‌ها بسنده کرده، بدین وسیله نگرش جدیدی در مطالعه احزاب و گروه‌های سیاسی مخالف ایران پیشنهاد می‌کنیم.

جنبش‌های خواهان خودمختاری

در سال 1299، ش که سیدضیاء، نخست وزیر و طراح کودتای سیاه تصمیم به دستگیری همه اشراف قاجار گرفت نامه‌ای به سرهنگ تقی خان فرمانده ژاندارمری خراسان فرستاد و از وی خواست که قوام السلطنه حاکم وقت خراسان را دستگیر و به صورت زندانی به تهران اعزام کند و او نیز چنین کرد. با این سابقه زمانیکه قوام السلطنه به نخست وزیری رسید، سرهنگ از دستورات وی سرپیچی کرد و به شورشیان پیوست. در همین زمان در کرمانشاه نیز حاکم قاجاری آن صارم الدوله، دست به تاسیس یک خودمختاری در این ولایت زد. میرزا کوچک خان و دیگر جنگلیها که موجودیت جمهوری شوروی گیلان را اعلام کرده بودند نیز برای آزادسازی تمام کشور از سلطه نیروهای بریتانیایی حرکت خود به سمت تهران را آغاز کردند.² شیخ خزئل که سال‌های متمدای دوست خوب بریتانیا بود و در منطقه امنیت کافی برای شرکت نفت انگلیس فراهم می‌کرد.³ همراه با دیگر سران عرب خوزستان به صف آراییی در برابر رضاخان و سرپیچی از دستورات حکومت مرکزی اقدام نمود. در این زمان همچنین ترکها، لرها، بلوچها، قشقاییها و بختیاریها نیز سر به شورش برداشته بودند.⁴

رضاخان در پاسخ به این شورشها اقدام به استفاده و اعزام گسترده نیروی نظامی کرد. و شخصا فرماندهی عملیات نظامی در گیلان و خوزستان را بر عهده گرفت. سرهنگ تقی خان و میرزا کوچک خان کشته و دیگر شورشیان با خشونت تمام سرکوب شدند. ایل نشینان مجبور به ترک سنت دیرینه کوچ نشینی شده و به سربازی، خلع سلاح و سکونت دائم تن دادند. همچنین در مناطقی که معمولا دست به شورش می‌زدند حکومت نظامی برقرار شد. سران ایلات از ایل و طایفه خود جدا شده و در تهران تحت مراقبت قرارگرفتند. بسیاری از این افراد، همچون شیخ خزئل، در شرایط مشکوکی از بین رفتند و کسانی که جان سالم بدر بردند تا زمان اشغال ایران توسط متفقین در زندان ماندند.

گرچه زمینهای دولتی و بذر رایگان در میان ایلات تقسیم می‌شد تا آنها را از دامداری به کشاورزی سوق دهند، اما از آنجا که ارتش و ژاندارمری مامور اجرای این طرح بودند جز خشونت برخورد دیگری با مردم نداشتند. بر اثر آزار، شکنجه و ظلم بی اندازه، حکومت رضاشاه به تدریج مشروعیت خود را نزد ایلات از دست داد. در شهریور 1320 وقتی که حکومت تحت اشغال، دستور عفو عمومی صادر کرد سران ایلات نیز از زندان آزاد شدند اما عشایر در مناطق ایل نشین خود انتقام سختی از نیروهای دولتی گرفتند. در اواسط تیرماه 1322 قشقاییها و بویراحمدی ها 900 تن از سربازان دولتی را در شهر سمیرم مورد حمله قرار دادند و پس از کشتار وحشتناکی که به فاجعه سمیرم شهرت یافت کلیه سلاحهای آنان را نیز به غارت بردند.⁵ پیتراوری دراین

باره می‌نویسد: «50 پاسگاه به یکباره نابود و با خاک یکسان شد.»⁶

گرچه این شورش‌های خودمختار طلبانه تا حدودی از دخالت‌های خارجی نشأت می‌گرفت با این وجود پایگاه مردمی آنها در میان اقلیت‌های ملی را نیز نمی‌توان نادیده انگاشت. رهبران ایلات که خود را از محدودیت‌های دوره رضاشاه آزاد می‌دیدند به سرزمین‌های سنتی خود بازگشته، کوچ نشینی سنتی خود را آغاز کردند. آنها با سلاح‌هایی که از نیروهای دولتی غنیمت گرفته یا از صحرا نشینان خریداری می‌کردند مجدداً حکومت خودمختار سنتی خود را برقرار کردند. در همین زمان بود که وضعیت نابسامان در منطقه بختیاریها نیز مشکلاتی بوجود آورده بود. پیش از این در فروردین 1321. ش یکی از رهبران بختیاریها در گفتگویی با کنسول‌باز بریتانیا در اصفهان، از وحدت بختیاریها و تشکیل حکومتی محلی صحبت کرده بود.⁷

در آذربایجان نیز به دنبال عفو عمومی، زندانیان کمونیست نیز آزاد شدند و دست به تاسیس فرقه دموکرات آذربایجان زدند. آنها بلافاصله تقاضای خود را مبنی بر خودمختاری مردم آذربایجان با احترام به تمامیت ارضی و استقلال ایران اعلام کردند.⁸ این گروه همچنین مدعی شدند امور آذربایجان باید به دست ترکها باشد و زبان ترکی به عنوان زبان رسمی شناخته شود. طرفداران این فرقه نه تنها ادارات دولتی را به اشغال خود درآوردند بلکه پادگانهای نظامی را نیز خلع سلاح کردند.⁹ بدین شکل حکومت ملی آذربایجان در تبریز رسماً قدرت را در دست گرفت. مجلس ملی آن نیز افتتاح شد و پیشه‌وری به عنوان نخست‌وزیر، هیات وزیران ده نفره‌ای را به آن معرفی کرد.¹⁰

حوادث مشابهی نیز در مناطق کردنشین رخ داد. کردها که با سیاست‌های تمرکز گرایی حکومت مرکزی مخالف بودند درخواست خودمختاری استانی را ارائه کردند.¹¹ وقتی که ارتش در سال 1325 نواحی کردنشین را به تصرف خود درآورد، حزب دموکرات کردستان ایران به حالت مخفی درآمد. چنین تخمین زده می‌شد که قریب پانزده هزار نفر در خلال سرکوب‌های این منطقه کشته شده باشند.¹² کردها عملیات چریکی را مجدداً در زمستان 1346 آغاز کردند

در آذر ماه 1324 در مازندران و گیلان توده‌ایها و طرفداران دموکراتها با یکدیگر متحد شده و شایعاتی پخش شده بود که آنها در صددند تا در نزدیکترین فرصت ممکن، دست به شورش بزنند. از این گذشته، بنابر گزارش‌هایی، حزب توده که سه وزیر در کابینه قوام داشت آماده اعلام طبرستان مستقل شده بود.¹³

از سوی دیگر رشد نفوذ حزب توده و اعتصاب‌های خوزستان در سال 1325 مناطق نفتی را در معرض تهدید قرار داده و ایلات جنوبی ایران را که تحت حمایت بریتانیا قرار داشتند به وحشت انداخته بود. در سال 1337 جبهه التحریر خوزستان با هدف آزاد سازی مناطق عرب نشین ایران از زیر سلطه حکومت مرکزی اعلام موجودیت کرد. در اواسط دهه 40، ش و در برخی مناسبت‌ها در دهه پنجاه این جبهه توانست به برخی عملیات مسلحانه در نواحی جنوبی در برابر حکومت مرکزی مبادرت ورزد.¹⁴

علاوه بر موارد فوق شورش بزرگ دیگری به دنبال تصمیم حکومت مرکزی برای خلع سلاح ایلات جنوبی در سال 1340 رخ داد. این شورش که شش ماه به طول انجامید تنها پس از برجا گذاشتن صدها کشته و مجروح پایان یافت.¹⁵ واکنش حکومت محمدرضا پهلوی در برابر تمام تحرکات خودمختار طلبانه و شورش‌های کوچ نشینان دقیقاً همانند واکنش رضاشاه بود. تمام این شورش‌ها باید با استفاده از نیروی نظامی سرکوب می‌شدند.

جنبش کمونیستی

کمونیست‌ها به عنوان یکی از گروه‌های عمده مخالف رضاشاه درصدد سرنگونی دیکتاتوری او وتاسیس حکومت کارگران و زحمتکشان در ایران بودند. این گروه که از روسیه انقلابی سرمشق می‌گرفت، اولین نشست خود را در خردادماه 1299 در شهر انزلی برگزار کرد. این گروه ابتدا در شمال ایران در جریان جمهوری شوروی گیلان مقاومت زیادی از خود نشان داده بودند اما پس از آنکه شکست سختی از نیروهای رضاخان متحمل شدند به فعالیت مخفی در آذربایجان و خراسان روی آوردند. برخی از کمونیست‌ها نیز به تهران آمدند تا فعالیت اتحادیه‌های کارگری را رهبری کنند. آنها آنقدر آزادی داشتند که در سال 1209 مراسم روز کارگر را باشکوه ویژه‌ای برگزار کنند. در این سال جرج آقابگف، جاسوس اداره امنیت دولتی شوروی¹⁶ که از سال 1306 تا

1308.ش در ایران مشغول به کار بود به فرانسه گریخت. وی در آنجا طی انتشار مقالاتی ضمن افشای اسرار جاسوسی شوروی در ایران، جاسوسان این کشور در ایران را نیز معرفی کرد.¹⁷ از سوی دیگر دولت ایران بلافاصله کلیه فعالان کمونیست را دستگیر و محبوس ساخت.

در این زمان طبقه کارگر صنعتی نیز به خاطر دستمزدها، ساعت کار زیاد، مالیات سنگین و شرایط کار برده وار ناراضی بودند. در روز کارگر سال 1308، ش در حدود یازده هزار کارگر در اعتراض به شرایط نامناسب کار در پالایشگاه نفت آبادان به اعتصاب نشستند. واکنش حکومت در برابر این اعتصاب در دستگیری بسیاری از کارگران و انحلال اتحادیه‌های کارگری خلاصه شد. از این پس مبارزه میان کمونیستها و کارگران صنعتی که دانشجویان نیز بدانها پیوسته بودند از یک سو و پلیس از سوی دیگر کماکان آغاز شد.¹⁸ رهبران کمونیست و سازمان دهندگان اعتصابها تا سال 1320 در زندانها باقی ماندند و برخی از آنان همچون دکتر ارانی در زندان جان سپردند.

در سال 1320 و به دنبال عفو عمومی، کمونیستهای رها شده از زندان هسته اصلی حزب توده را به وجود آوردند. پنجاه و یک تن از اعضا رهبری حزب کمونیست که از زندان آزاد شده بودند با کمک شورویها توانستند حزب را سازماندهی و فعالیت خود را تحت نام «توده» در نواحی شمالی ایران که هنوز تحت اشغال نیروهای روسی بود آغاز کنند. این تغییر نام به نوشته طبری و اسکندری به خاطر تصویب قانون ضد کمونیستی 1310، ش در ایران بود که از هرگونه دسته‌بندی کمونیستی ممانعت می‌کرد.¹⁹ حزب توده همچون حزب منحل کمونیست بر دو پایه ایدئولوژی و سازمان بنا شده بود.²⁰ حزب توده در ابتدا بر آن بود که علاوه بر کمونیستها، ملی‌گراها را نیز در سازمان خود بپذیرد و از انکار سرمایه داری ملی و خرده بورژوازی پرهیز کند.²¹ در آغاز به دلیل وجود برخی شخصیتها همچون سلیمان محسن اسکندری و نورالدین الموتی، حزب توده با تاکید بر وجهه غیرکمونیستی و التزام عملی به پذیرش قانون اساسی از اصلاحات اجتماعی- اقتصادی حمایت می‌کرد.²² با این حال پس از مرگ سلیمان محسن در سال 1321، ش ماهیت حزب به عنوان یک حزب ملی و دموکراتیک به تدریج تغییر کرد و حزب توده به الگوی مارکسیستی روی آورد.²³

این مساله که حزب توده، ملی بود یا تنها تحت امر و هدایت روسها فعالیت می‌کرد همواره مورد اختلاف بوده است. در 1363، ش ایرج اسکندری یکی از رهبران حزب افشاء کرد که دوجناح در داخل حزب وجود داشت که میانی ایدئولوژیک آنها با یکدیگر متفاوت بود. یک جناح به رهبری کیانوری و کامبخش سیاست وابستگی و انتظار برای دریافت دستورات از طرف شورویها را پیشه کرده بودند. جناح دیگر که گروه دموکراتیک و نسبتاً مستقلی بود به رهبری اسکندری و رادمنش بر بین المللی کردن و حمایت از دیگر دولتهای سوسیالیست تکیه می‌کرد و معتقد بود که سیاستهای حزب باید از پایین نشات گرفته و در بالا اتخاذ گردد.²⁴

حزب توده در اوایل تاسیس مهمترین منتقد حکومت مرکزی بود و با نهاد سلطنت و حضور امپریالیسم استعماری بریتانیا و مداخلات آن در ایران مخالفت می‌کرد. این حزب همچنین از اصلاحات سوسیالیستی و خودمختاری استانهای آذربایجان و کردستان پشتیبانی می‌نمود.

موفقیت چشمگیر حزب توده در سازماندهی کارگران بود. حزب توده برای ایجاد یک سازمان منسجم تلاش بسیاری کرد و برای جلب اعضا به تاسیس اتحادیه‌های کارگری روی آورد. در روز کارگر سال 1323 یک گروه از سازماندهان کارگری مبارز که در تماس نزدیک با توده بودند ادغام چهار اتحادیه کارگری در قالب شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان ایرانی را اعلام کردند. این شورا کار خود را با شصت شاخه تحت پوشش، حدود صدها هزار عضو و یک روزنامه و با هدف سازماندهی همه حقوق بگیران آغاز کرد. به نظر پرواند آبراهامیان، حزب توده اولین حزب ایرانی در تاریخ ایران بود که به پایین‌تر از طبقات متوسط راه یافته بود.²⁵

نفوذ حزب توده در آذرماه 1324 وقتی که قوام در دومین کابینه خود سه وزارت را به فریدون کشاورز، مرتضی یزدی و ایرج اسکندری از رهبران حزب توده واگذار کرد به نقطه اوج خود رسید. بنابر ادعای برخی رهبران توده، این حزب و سازمانهای جنبی آن حدود یک میلیون عضو و هوادار داشت. با این پشتوانه، یزدی وعده کرده بود که پس از ورود سر «شتر» (ورود سه وزیر توده ای به کابینه) تمام بدن نیز خواهد گذشت (تمام قدرت در قبضه حزب توده قرار خواهد گرفت).²⁶

پس از درهم شکستن شورشهای ایلات جنوب و اضمحلال فرقه دموکرات آذربایجان، از مهرماه 1325 به مدت چهار سال حزب توده گرفتار سرکوبی بی امان شد. پس از سوءقصد ناصر فخرآرایی- عضو احتمالی حزب توده-²⁷ به شاه در 15 بهمن ماه 1327 در مراسم جشن دانشگاه تهران، حزب توده غیرقانونی اعلام شد. حکومت برای منحل کردن حزب توده به عنوان یک سازمان کمونیستی به قانون مصوب سال 1310.ش استناد کرده بود. بر همین اساس حزب توده متهم شد که با تحریک بی نظمیها در آبادان، سازماندهی اعتصابات در خوزستان، مسلح کردن کارگران در مازندران و تشویق تجزیه طلبان در آذربایجان و کردستان²⁸ قصد تضعیف شاهنشاهی مشروطه را داشته است. به این ترتیب بیشتر اعضای کمیته مرکزی حزب مجبور به فرار از کشور شدند.

پس از این گرچه حزب توده به فعالیت مخفی روی آورد ولی دامنه اقدامات خود را افزایش داد. مردم، روزنامه غیرقانونی حزب به صورت مخفیانه از مهرماه 1328 به طور مداوم منتشر می شد و تیراژ آن در تهران به چهارهزار و در شهرستانها به دوهزار نسخه بالغ گردید.²⁹

در ادامه به قدرت رسیدن دکتر مصدق روزنه امید تازه ای در مقابل حزب توده گشود. ملی گرایی ضد بریتانیایی حکومت مصدق مورد توجه حزب توده قرار گرفت چراکه به آنها امکان می داد تا با بهره برداری از این وضعیت بخشی از تلاش خود را متوجه بی اعتبار ساختن ایالات متحده کنند. گرچه حزب توده از نظر سیاستهای رسمی مخالف حکومت مصدق بود³⁰ ولی تلاش می کرد تا وی در قدرت باقی بماند. در همین راستا، حزب توده در پی استفاده از تاکتیک تشویق جنبش بورژوازی ملی یعنی تلاش برای تشکیل جبهه ای مشترک با نهضت ملی و طراحی کنترل رهبری نهضت در فرصت مناسب برآمد. به این ترتیب در 30 تیر 1331 حزب توده در تظاهرات عمومی به نفع دکتر مصدق شرکت کرد. تظاهرکنندگان توده ای در این راهپیمایی خواستار جمهوری شدند و تمام مجسمه های محمدرضا پهلوی را در خیابانها به پایین کشیدند.³¹

با این وجود حزب توده پس از کودتای 28 مرداد 1332 دچار نوعی سردرگمی در اتخاذ تصمیم مناسب و قطعی گردید که البته این حالت بیشتر ناشی از موضع تردید آمیز مسکو بود.³² علاوه بر این، برخی از رهبران توده از سقوط رژیم ضد ملی و ضد مردمی شاه طرفداری می کردند در حالیکه برخی دیگر تنها به کاهش دیکتاتوری و تاسیس دموکراسی راضی بودند.³³

در شهریور 1332 سازمان افسران توده کشف شد و در مدت چند روز نزدیک به ششصد و چهل افسر و کارمند غیرنظامی نیروهای مسلح دستگیر شدند.³⁴ در پی محاکمه های نظامی، بسیاری از این افراد به جوخه های اعدام سپرده شده و عده ای دیگر به حبسهای طولانی محکوم شدند. حکومت نظامی طی انتشار کتابی به نام کتاب سیاه ارتباط این گروه با اتحاد شوروی را برملا ساخت. به نوشته این کتاب، سازمان در صدد بود پس از آنکه دکتر مصدق در سرنگونی شاهنشاهی ایران به نتیجه رسید وی را به قتل رسانده وارد مرحله کنترل مسلحانه حکومت گردد. به نوشته محمدرضا پهلوی حتی آنها تمبرهایی به نام «جمهوری خلق ایران» منتشر کرده بودند.³⁵

ترس ناشی از این اقدامات خصمانه مجلس را واداشت که با تصویب لایحه ای با سازمانهایی که موجب اشاعه کمونیسم و حمله به شاهنشاهی مشروطه می شدند سرسختانه مقابله کند. از سوی دیگر، رهبران توده که موفق به فرار از کشور شده بودند کمیته مرکزی حزب را در لایپزیگ، صوفیه و سپس بغداد تشکیل داده و از طریق رادیو پیک ایران به حملات خود برضد

حکومت ایران افزودند.³⁶ آنها همچنین ادعا می‌کردند که در 21 فروردین 1343 توسط یک سرباز جوان به نام شمس آبادی، شاه را در دفترش ترور کرده اند!³⁷

در سال 1344 در سایه اختلاف چین و شوروی و به منظور ایجاد تحول و در اعتراض به مارکسیسم که عملاً به یک «ایدئولوژی غیرانقلابی فرصت طلب»³⁸ تبدیل شده بود دو تن از رهبران توده به نامهای قاسمی و فروتن گروه جدیدی به نام سازمان طوفان را تشکیل دادند.³⁹ این گروه ضمن محکوم کردن تئوری همزیستی مسالمت آمیز شوروی، به تعلیمات مائو جهت سازماندهی دهقانان روی آورد.⁴⁰ در سال 1345 اعضای بخش جوانان، حزب توده را ترک کردند و سازمان انقلابی حزب توده را در خارج از کشور تشکیل دادند.⁴¹ گرچه گروه طوفان و سازمان انقلابی هر دو خود را مائوئیست می‌نامیدند اما به لحاظ تفاوت سنی⁴² و اختلافات مرامی⁴³ از یکدیگر قابل تفکیک بودند. با وجود فشارهای حکومتی و انشعابهای درون گروهی، حزب توده به بقای خویش ادامه داد و حتی در اوایل دهه 1349 توانست به موفقیت‌هایی نیز دست یابد.

با استناد به روشهایی که لنین در کتاب خود به نام «دوتاکتیک برای دموکراسی اجتماعی در انقلاب دموکراتیک» به آنها اشاره دارد حزب توده سیاست وحدت با همه نیروهای در حال جنگ با دشمن مشترک را اتخاذ کرد. براساس این سیاست حزب توده می‌توانست به تقویت موضع خود بپردازد تا شاید در فرصت مناسب بتواند قدرت سیاسی متحدان سابق خود را تصاحب کند.⁴⁴

جنبش مذهبی

رضاشاه هرچند به طور رسمی و اسمی یک مسلمان بود ولی همواره نسبت به مذهب اظهار بی‌تفاوتی می‌کرد. او همچنین دشمنی خود را نسبت به رهبران مذهبی که نقش بسیار مهم و نفوذ عمیقی در امور اجتماعی و نهادهای حکومتی داشتند مخفی نمی‌کرد. هرچند در آن زمان رهبری دینی سازمان منظمی نداشت و تنها عده‌ای اندک از رهبران مذهبی به فعالیتهای سیاسی علاقه مند بودند، اما اصلاحات رضاشاه آنقدر گسترده و بنیادی بود که تقریباً همه آنها را درموضع اعتراض قرار داد. پیش از آنکه رضاخان به قدرت برسد تنها دو سیستم حقوقی در کشور حاکم بود: 1- شریعت؛ که سیستم قانون شرع بود و در احوال شخصی صلاحیت داشت 2- عرف؛ که سیستم قانون عادی بود و بر نهادهای حکومتی احاطه داشت. از آنجا که سیستم شریعت تقریباً کلیه اقتدار قانونی را به خود اختصاص داده بود، سیستم قضایی کشور نیز کاملاً در دست رهبران مذهبی قرار داشت.

اختیارات حکومت در سیستم آموزشی نیز تمام و کمال نبود و رهبران مذهبی در اداره حوزه‌ها و مکتبها، حقوقی تقریباً انحصاری داشتند. از اینها گذشته رهبران مذهبی در مجلس و در افکار عامه نیز قدرت بسیار و نفوذ چشمگیری داشتند. برای نمونه جمله کوتاهی که از سوی یک مرجع تقلید صادر شده بود توانست در سال 1269، شورش بزرگی را برای تحریم مصرف تنباکو در بین مردم ایجاد کند.

رضاشاه که از این واقعیت آگاه بود تصمیم گرفت به موقعیت برتر رهبران مذهبی پایان دهد. در همین جهت، مدرس رهبر مشهور مذهبی و مردمی‌ترین نماینده مجلس تبعید و سپس به قتل رسید. پیتراوری صحنه‌ای را بازگو می‌کند که شدت دشمنی شاه را با رهبران مذهبی نشان می‌دهد: «ملکه طی مراسمی در مسجد حرم بارگاه حضرت معصومه به طور عمدی اجازه داد که پوشش خود بلغزد و در نتیجه قسمتی از صورتش نمایان شد. واعظ مسجد ملکه را از این کار سرزنش کرد. روز بعد شاه با دو خودروی زره پوش و تعدادی نیرو در حالت آماده باش وارد قم شد. شاه درحالیکه چکمه‌های خود را از پا درنیآورده بود، داخل مسجد شد و ملا را به زیر فلک گرفت.»⁴⁵

رضا شاه به منظور شکستن اقتدار مذهبی و تضعیف احساسات و وفاداری مذهبی مردم، سیستم قضایی جدیدی تاسیس کرد که تا اندازه زیادی از مجموعه قوانین فرانسه نشات می‌گرفت. در ارتباط با آموزش نیز، رضاشاه مدارس مردمی را در سراسر کشور به وجود آورد و سوادآموزی را اجباری ساخت. در این دوره همچنین بر تبلیغات ملی‌گرایی که از ایران پیش از

اسلام الگو می‌گرفت⁴⁶ و همینطور بر نوسازی که به اصلاحات اجتماعی و صنعتی غرب تمایل داشت⁴⁷ تاکید بسیاری گزارد شد.

به این ترتیب رهبران مذهبی از هر دو سیستم قضایی و آموزش جدا شدند. در این زمان قوانین متعددی از تصویب گذشت تا مردم را از اعمال برخی عرفیات مذهبی همچون پوشش سر مردان با عمامه بازدارد و یا برخی رفتار ضد مذهبی همچون منع زنان از پوشیدن چادر را الزامی کند. ترویج افکار پیش از اسلام همراه با غربی کردن جامعه به تدریج مشکل عمیقی در جامعه سنتی ایران ایجاد کرد.⁴⁸ بزرگترین درگیری به شکل اعتراض عمومی مردم در برابر سیاستهای جدید ضد مذهبی به ویژه قوانین پوشش زنان در شهر مشهد صورت گرفت. واحدهای ارتش رضا شاه با ورود به حرم امام رضا (ع) جهت سرکوب این اعتراضات بیست و پنج نفر را کشته و چهل نفر دیگر را مجروح ساختند.⁴⁹

در نتیجه اینگونه اقدامات رهبران مذهبی با اصلاحات رضاشاه مخالفت کرده و همچنانکه تاریخ در سال 1320 نشان داد، آنها یکی از گروههای سیاسی مخالف فعال را تشکیل دادند. روحانیون که خواستار برچیده شدن قوانین ضد مذهبی رضاشاه بودند از اتحاد اسلامی در برابر غرب حمایت می‌کردند. چنین وضعیتی با قدری وقفه، در دوران زمامداری محمدرضا شاه نیز ادامه یافت.

«من خداوند قادر متعال را گواه گرفته به کلام الله مجید و به آنچه نزد خدا محترم است قسم یاد می‌کنم که تمام هم خود را صرف حفظ استقلال ایران نموده حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم. قانون اساسی مشروطیت ایران را نگهبان و برطبق آن قوانین مقرر، سلطنت نمایم و در ترویج مذهب جعفری اثنی عشری سعی و کوشش نمایم و در تمام اعمال و افعال، خداوند را حاضر و ناظر دانسته منظوری جز سعادت و عظمت دولت و ملت ایران نداشته باشم. از خداوند مستعان در خدمت به ترقی ایران توفیق می‌طلبم و از ارواح طیبه اولیای اسلام استمداد می‌کنم.»

این متن سوگند نامه‌ای بود که محمدرضا پهلوی در روز 26 شهریور 1320 وقتی که شاهنشاهی ایران را برعهده می‌گرفت قرائت کرد. بر طبق اصل 39 متمم قانون اساسی مشروطیت، این سوگند به شاه حوزه وسیعی از مسئولیت به ویژه در حراست از قانون اساسی تفویض می‌کرد. در قانون اساسی مشروطیت تاکید بسیاری بر مذهب و رعایت آن شده بود. سالها بعد در سال 1359، وقتی که شاه کشور را برای همیشه ترک کرد، چنین نوشت: «من همواره متوجه بودم که یکی از وظایف خطیر من این بود که مذهب خودمان را حراست کنم و به آن جایگاه شایسته‌ای بدهم. یک تمدن مادی را نمی‌توان تمدن به حساب آورد و من همواره دقت کردم انقلاب سفید که من سالهای مدیدی از سلطنت خود را صرف آن کردم، در تمام زمینه‌ها با اصول اسلام مطابقت داشته باشد. مذهب به منزله ریسمان است که به ساختار اجتماعی قوت ایستادگی می‌دهد. این پایه اصلی زندگی خانوادگی و زندگی یک ملت است.»⁵⁰

محمدرضا شاه برخلاف قسومی که برای پاسداری از قانون اساسی و حراست از مذهب یاد کرده بود و برخلاف توجهی که معتقد بود برای دادن «جایگاه شایسته» به مذهب مبذول داشته است بارها تلاش کرد تا قانون اساسی را تضعیف، قوانین اسلامی را نقض و رهبری علمای روحانی را از بین ببرد.⁵¹ این رفتار از ویژگیهای شخصی، تربیت دوران کودکی و بی اعتقادی مذهبی او ناشی می‌شد که اکثریت قاطع مردم را ناراضی می‌ساخت.

پس از سقوط دیکتاتوری رضاشاه توجه به مذهب مجددا احیاء گردید. این توجه به شکل بازیابی جایگاه مذهب در زمینه‌های مختلف، تاکید بر قوانین اسلامی، ترویج رفتارهای مذهبی ممنوع شده و انتشار کتابهای مذهبی نمود می‌یافت. در سال 1322 انجمن تبلیغات اسلامی به منظور تبلیغ اسلام و انتشار مطالب دینی تاسیس شد که تا سال 1357 اعضای این انجمن به ده هزار نفر بالغ گردید.⁵² با این وجود در سالهای 1340-1357 علی رغم حضور برخی چهره‌های ضد انگلیسی چون آیت الله کاشانی هنوز احیاء مذهبی شکل سیاسی به خود نگرفته بود و فعالیتهای مذهبی بیشتر به موضوعات ایمان فردی و تعالیم اخلاقی می‌پرداختند.

در سال 1316، ش. شیخ عبدالکریم حائری رهبر بزرگ مذهبی و موسس حوزه علمیه قم، درگذشت و نهاد مذهبی به اداره سه تن از همکاران نزدیک وی: آیت الله صدر، حجت و خوانساری درآمد اما چندی نگذشت که آیت الله بروجردی جانشین اصلی مرحوم حائری گردید. گرچه آیت الله بروجردی، رهبری با استعداد و از نظر اجرایی پرتوان بود ولی تقریباً از هرگونه دخالت در امور سیاسی پرهیز می‌کرد. با این وجود شاه و کارگزاران اصلی رژیم نمی‌توانستند در تصمیم‌گیریهای خود وی را نادیده بگیرند. بر همین اساس ایجاد هرگونه تغییرات اساسی در امور اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشور منوط به جلب موافقت قبلی ایشان بود.

به دنبال فوت آیت الله بروجردی در سال 1339 شاه که به نظر می‌رسید از زیر فشار جناح مذهبی رها شده باشد، دست به اجرای طرحهای غیردینی زد. از سوی دیگر دقیقاً از همین سال نیز نشانه‌های ظهور تفکر سیاسی در میان روحانیت شکل گرفت. در سال 1341 تنها شخصیت بارزی که از طرف هر دو جناح فعال و نیمه فعال روحانیت با طرحهای غیرمذهبی حکومت مخالفت می‌کرد آیت الله خمینی بود.

درحالیکه برخی روحانیون می‌پنداشتند که علما باید از «کار کثیف» سیاست بپرهیزند و به امور معنوی نظیر تبلیغ کلام خدا، مطالعه در میان حجره‌ها و تربیت نسلهای آینده طلاب بپردازند،⁵³ آیت الله خمینی اصرار داشت که قانونگذاری در اسلام یک امر الهی است و معتقد بود که حکومت باید از نزدیک تحت هدایت شرع مقدس عمل کند.⁵⁴ وی تاکید می‌کرد که قانون زمانی معتبر است که از مجلس گذشته و برطبق قانون اساسی به تایید علما رسیده باشد.⁵⁵ وی این موضوع را در سال 1341 این چنین بیان داشت: «ما از طریق (الزموم بما الزموا علیه انفسهم) با ایشان [حکومت] بحث می‌کنیم نه اینکه قانون اساسی از نظر ما تمام باشد. اگر علما از طریق قانون حرف می‌زنند برای اینست که اصل دوم قانون اساسی هرگونه حکم خلاف قرآن را از قانونیت انداخته است. هرچه موافق دین و قوانین اسلام باشد ما با کمال تواضع به آن گردن می‌نهمیم و هرچه مخالف دین و قرآن باشد ولو قانون اساسی باشد، ما با آن مخالفیم.»⁵⁶

در 16 مهرماه 1341 شاه قانونی را امضا کرد که برطبق آن شرط مسلمان بودن و قسم خوردن به قرآن برای کاندیدهای انتخابات مجلس محلی حذف می‌شد. آیت الله خمینی به همراه تنی چند از علمای دیگر شهرها نسبت به اینگونه اعمال مخالف شرع مقدس و قانون اساسی اعتراض و آنرا توطئه‌ای جهت تضعیف اسلام خواند. در پاسخ، شاه که رسماً در مقام پاسداری از مذهب قرار داشت، اینگونه طرحها را به عنوان تغییرات